

رساله‌ای دربارهٔ سلطنت مشروطه و فوائد آن

رسول جعفریان

و توجیه کرده و زمینه را برای ترویج آن به صورت يك پدیده وارداتی از غرب فراهم می‌کرد؛ و دوم برخوردی که یا با انکار و یا قبول غربی بودن آن، می‌کوشید تا در دین زمینه‌ای برای آن بیابد و با ادله شرعی، شرعیت و ضرورت آن را توجیه نماید. این موضع بستگی به شناختی داشت که این افراد از مشروطه داشتند؛ چنان که تقیّد و بی‌تقیّدی آنان نسبت به دین نیز بی‌تاثیر در این برخوردها نبوده است.

بعد از مشروطه تاکنون، تلاش زیادی شده تا زمینه‌های فکری مشروطه از زاویه نگارش روشنفکران غرب‌گرا در صدر مشروطه روشن شود. در این ارتباط نوعاً از اولین دسته منورالفکرها و در رأس آنان از میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا ملکم خان، و میرزا آقا خان کرمانی و طالبوف یاد می‌شود. رساله‌ها و نوشته‌ها و نامه‌ها و مکتوبات آنان، همه و همه بررسی شده و تک‌تک مفاهیم آنها به دقت مورد ارزیابی قرار گرفته است. اما در برابر، تنها رساله‌ای که از عالمان دین یاد می‌شود، تنبیه الامه مرجوم آیت الله العظمی نائینی است. البته گاه برخی از رساله‌های دیگر نیز به طور محدود مورد توجه قرار گرفته است.

آنچه اهمیت و ضرورت دارد این است که در این میان نیز باید موضع علمای دین تبیین شود و تلاش آنان برای تفهیم دیدگاههای سیاسی اسلام - چه در پذیرش مشروطه، چه رد آن - مورد توجه قرار گیرد. آنان از لحاظ علمی و تبلیغی

معنای سلطنت مشروطه و فوائد آن. سیدعبدالمعظم عماد العلماء، خلیلی. تاریخ تالیف: ۱۳۲۵ ق.

آقای دکتر محمد اسماعیل رضوانی ضمن مقاله‌ای در مجله راهنمای کتاب (شماره ۶/۵ و ۸/۷، سال ۱۳۴۸) «بیست و دو رساله تبلیغاتی» در دوره مشروطیت را شناسانده و توضیحاتی دربارهٔ هر يك ارائه داده‌اند. چندی بعد آقای دکتر صدیقی در شماره ۲۵۱ سال ۱۳۴۹، مقاله‌ای تحت عنوان «ده رساله تبلیغاتی دیگر از صدر مشروطیت» نگاشته و ضمن توضیح دربارهٔ برخی از نظریات آقای رضوانی، رساله‌های دیگری را نیز معرفی کرده‌اند.

رساله‌ای که ما در صدد معرفی آن هستیم در هیچ‌کدام از این دو مجموعه نیامده است. در عین حال ما قبل از پرداختن به معرفی این رساله، دو مقدمه را متذکر می‌شویم: مقدمه اول در ضرورت معرفی این متون؛ و مقدمه دوم فهرستی از رساله‌های معرفی شده در آن دو مقاله که جنبه دینی دارد.

ضرورت معرفی رساله‌های مشروطیت

با نگاهی به آثار نوشته شده در باره مشروطه می‌توان گفت که اصولاً در مقابل این پدیده جدیدی که در صحنه سیاسی و فرهنگی ایران ظاهر شده بود، دو برخورد صورت گرفت: یکی برخوردی که آن را کاملاً روشنفکران به معنای غربی آن تحلیل

سهم بسزایی در این ارتباط داشته اند؛ چنان که زبانشان نیز برای توده مردم قابل فهمتر بوده است.

استاد حمید عنایت ضمن اشاره به وجود این دو دسته از رهبران فکری، درباره نوشته های روشنفکران درباره مسائل سیاسی و فکری این دوره می نویسد:

در زمانی که اکثریت عظیم مردم، مقلد یا مرید و پیرو مراجع دینی بودند، چگونه آرمانهای تجدد خواهانه، یعنی مطالبه حکومت ملی و نظام پارلمانی و حاکمیت قانون و حتی هدفهای ساده تر مانند برقراری عدالتخانه، می توانست توده های مردم یا دست کم قشرهای پرنفوذ طبقات متوسط را به حرکت درآورد؟ آیا نوشته های میرزا آقاخان کرمانی و طالبوف و آخوند زاده و ملکم خان با آن تعبیرها و اصطلاحاتی که اغلب بیگانه و یا برگردانیده از زبانهای بیگانه بود، مانند لیتراتور و پروگرام و پروغرس و دیسپرنی و شانزمان (به ترتیب در برابر ادبیات و برنامه و پیشرفت و خودکامگی و دگرگونی) برای چه کسانی در میان مردم ایران قابل فهم بود و این کسان چه نسبتی از کل نفوس ایران را تشکیل می دادند؟

نکته جالب این است که این روشنفکران حتی یک کلمه تازه و اضافه تر از آنچه روسو و منتسکیو و امثالهم گفته اند، ندارند؛ اگر نگوییم اغلب در فهم مقصود آنان نیز دچار مشکلاتی بوده اند. استاد عنایت با اشاره به مخالفت برخی از عالمان با مفاهیم جدید، و تلاش دسته ای دیگر برای تبیین آن مفاهیم و حتی پذیرش آنها می نویسد:

بر خلاف نظر کسانی که گمان دارند بیشتر علماء در برابر هجوم اندیشه های نو تنها کاری که کردند یا مخالفت مطلق بود و یا تسلیم مصلحتی و ظاهری، از آگاهیهای بسته گریخته ای که درباره فکر سیاسی و دینی دوره مشروطیت در دست داریم به خوبی پیداست که در میان مراجع دینی بازار بحث و مناقشه صمیمانه و جدی بر سر اصول و مفاهیم سیاست و مملکت داری و حکومت ملی گرم بوده است و اهل نظر می کوشیدند تا همه جوانب آراء موافق و مخالف را بسنجند و پر محک نقد بزنند. جای

با این کیفیت بیان پدیدار شدن روشنفکران؛

بر سبب این امر

چون سبب این امر حضرت میرزا آقاخان کرمانی بود که در کتاب خود «حکومت مشروطیت» در بیان سبب این امر می نویسد: «توجه ما را از آن جهت که این کتاب را برای عموم مردم می نویسم و بدین جهت است که در این کتاب از الفاظ و اصطلاحات بیگانه که در نزد عامه مردم آشنایی ندارد و در زبان ما کلمات بیگانه که در نزد عامه مردم آشنایی ندارد و در زبان ما کلمات بیگانه که در نزد عامه مردم آشنایی ندارد...»

بر سبب این امر که در این کتاب از الفاظ و اصطلاحات بیگانه که در نزد عامه مردم آشنایی ندارد و در زبان ما کلمات بیگانه که در نزد عامه مردم آشنایی ندارد... و بدین جهت است که در این کتاب از الفاظ و اصطلاحات بیگانه که در نزد عامه مردم آشنایی ندارد... و بدین جهت است که در این کتاب از الفاظ و اصطلاحات بیگانه که در نزد عامه مردم آشنایی ندارد...

تاسف است که از آنها گفتموها و محاجه ها گزارش و سندی هنوز منتشر نشده است، به جز آنچه در گوشه و کنار برخی کتابهای موجود پیداست، ولی می دانیم که این سندها و نوشته ها موجود است و رواست که دارندگان در نشر آنها شتاب کنند.

استاد سپس دو نمونه را مثال زده و بررسی مختصری از آن دو انجام می دهد: یکی تهیه الامه و دیگری استدلالهای حاجی میرزای علی تهریزی نماینده خراسان در مجلس اول. او سپس نتیجه گیری کرده و می نویسد:

«حلقه مفقوده» تاریخ فکری انقلاب مشروطه ایران را باید در نوشته ها و گفته های مراجع دینی آن زمان به جوییم. اندیشه های متفکران فرنگی مآب هر اندازه روشن و مترقی و خردمندانه بود به تنهایی نمی توانست به بطن جامعه ایرانی راه یابد و آن را از بی جنبشی سرگزای خود برهاند. محرک فکری شیعی که مخصوصاً در اصل اجتهاد تجسم می یابد و آزادی و جواز تقلید از مراجع متعدد با شیوه های گوناگون برخورد با مسائل اجتماعی، محیطی پر تلاش و اندیشه پرور به وجود آورده بود و علاوه بر اینها بازنگری هوشارانه برخی از رهبران دینی به مبانی فقه در

صباح ولایت و امور حسبی و امر به معروف و نهی از منکر و استفاده از ضوابط علم اصول از قبیل تنبیح مناط و تشخیص موضوع و مقدمه واجب، و خاصه فرائضی ایشان در بازشناختن حوزه امور شرعی از امور هر ملی، ظهور مجموعه‌ای از افکار سیاسی تازه‌ای را در وطن ما ممکن ساخت.^۳

حاجی مقیم تاجر کاشانی و میرزا هدایت الله اسد آبادی، این رساله از حاج آقا نورالله اصفهانی، رحمة الله علیه، است و گویا در نقل ابتدای رساله، اشتباهاً طرف بحث میرزا هدایت الله اسد آبادی ذکر شده است. اصل هجرت این است: «در خانه او این مذاکرات فرض بین حاجی مقیم و میرزا مهدی اصفهانی که همان حاج آقا نورالله است صورت گرفته است.»

۷. فواید مجلس شورای ملی از حاج سید نصرالله تقوی. این هفت رساله از مقاله سابق الذکر دکتر رضوانی برگزیده شده است. در میان رساله‌های معرفی شده توسط دکتر صدیقی، رساله‌ای که در ارتباط با توجیه دینی مشروطیت و کاوش در این مفاهیم باشد، نیافتیم. اما جدای از این رساله‌ها، رساله‌های دیگری توسط شیخ فضل الله و همراهان او نوشته شده که برخی را آدمیت در کتاب ایندژولوژی نهضت مشروطیت آورده است. مکتوبات و روزنامه شیخ سراسر کاوش و تلاش است در جهت تفهیم مفاهیم سیاسی جدید و البته اصرار بر عدم توافق آنها با مفاهیم دینی. این نکته را دکتر رضوانی نیز آورده و از جمله نوشته است:

شیخ در برابر هر عملی که بوی فرنگی مآبی می داد مخالفت می کرد و مثلاً درباره نخستین جشن سالگرد مشروطیت می گفت «آن بازار شام، آن شهپور اسلام، آن آتشبازها، آن ورود سفرا، آن عادیات خارجه آن هورا کشیدنها و آن همه کتیبه های زنده باد و (زنده باد مساوات) و (برادری و برابری) می خواستند یکی را هم بنویسند (زنده باد شریعت) (زنده باد قرآن) (زنده باد

فهرست چند رساله درباره مشروطیت

در اینجا فهرستی از رساله‌هایی را می آوریم که در مقاله دکتر رضوانی و صدیقی آمده و صرفاً در تبیین جنبه‌های دینی مشروطه اهمیت دارد. گرچه حتی در نوشته‌های روشنفکران نیز استناد به مفاهیم دینی مرسوم بوده و دلیل این امر نیز روشن است. سایر رساله‌ها به این جنبه قضیه مربوط نیست.

۱. تنبیه الامه و تنزیه الملة اثر شیخ محمد حسین نائینی.

۲. طبایع در استبداد و مصارع الاستعباد. آقای رضوانی نوشته اند: «این رساله عربی است نه مؤلف آن بر نگارنده معلوم است نه سال چاپ آن». اکنون آشکار است که کتاب مزبور از کواکبی است و ارتباطی با رساله‌های منتشره از ناحیه ایرانیان در عصر مشروطه ندارد؛ جز آنچه از آن ترجمه شده، بی تاثیر در بسیاری از نوشته‌ها نبوده است.

۳. کلمه حق براد بها الباطل. در پانزدهم رمضان ۱۳۲۶ در تبریز چاپ شده است.

۴. رساله‌ای بی نام که مشتمل است بر «سوالهایی که دائر مشروطیت که حاجی یوسف آقا تاجر تبریزی از جناب مستطاب فخر العلماء شیخ مهدی نموده و جواب فرموده اند». نام رساله‌ای به نام «کلمه جامعه شمس کاشمیری در معنای شعری مشروطه و مجلس شورایی ملی و توافق مشروطیت با قانون اسلامی» از میرزا یوسف شمس الافاضل خراسانی.

۵. رساله حاجی مقیم و حاجی مسافر. مکالماتی است بین

از نویسنده رساله اطلاعی به دست نیاوردیم جز آنکه او از فقهای نجف بوده و در اوائل قرن چهاردهم هجری خارج فقه را تدریس می کرده است. شخصی به نام شیخ ابراهیم محقق رودسری تقریر مباحث اصول او را که به صورت حاشیه بر فرآیند الاصول شیخ انصاری بوده، نوشته و در جمادی الاولی سال ۱۳۱۷ نوشته او پایان یافته است.^۵

نویسنده رساله در اوج دهوای مشروطه خواهان و مستعبدان به ایران آمده و چون دیده است که «مستفسود» مشروطه خواهان درست برای برخی مستعبدین معلوم نشده، تصمیم می گیرد تا «حقیقت مسئله را بطریقی خوب و اسلویی مرغوب و هباراتی مطلوب که تریب به تمام آنها و نزدیک به اذهان هر يك از خواص و عوام باشد بیان کند». او پس از مختصر توضیحی بحث اصلی خویش را در يك مقدمه، دو فصل و يك خانقاه بیان می کند.

توجه به اینکه مشروطه نظامی است برخاسته از اروپا و از پدیده های جدید است، به خوبی در افکار نویسنده منعکس شده است. او در ادامه خطی مجدد از تلاشهایی که در جهت تطبیق مفاهیم دینی و اروپایی به عمل آمده بود؛ می گوشت تا اصول سیاست غربی را نه تنها موافق دین، بلکه برخاسته از قرآن تلقی کند؛ «خوب بدقت ملاحظه کنید معلوم و متکشف می شود که اصول قانون اروپائیان مأخوذ از قرآن مجید و از کلمات ائمه و از کتب فقهای امامیه است» برای اثبات چنین نگرشی نیاز بدان است تا نشان داده شود اسلام صرفاً يك دین آخرتگرا نبوده، بلکه عمده تعالیم آن مربوط به این جهان و سیاست دنیوی است؛ «يك ثلث آن [قرآن] در تهدید بجهنم و نوبد بهجنت و حور و قصوراست بقیه دیگر در امور سیاسیه و مواظف و قصص است».

چنین برداشتی در دوران مشروطه بین متعینین مشروطه خواه جریان داشته است. چنان که بر سر یکی از چادرهای معصنین در سفارت انگلیس این شعر نوشته شده بود: علم

اسلام)»^۶

به هر حال بررسی موضوع و اندیشه های سیاسی شیخ اهمیت بسیار دارد و می باید به دور از درگیریهای روزمره او ارزیابی بشود؛ گرچه برای فهم درست این موضوع، به شناخت آن شرایط نیز باید توجه کامل داشت. کما اینکه اعلامیه های فراوانی از علما؛ بخصوص در دوره استبداد صغیر، مطالبی در این باره دارد که برخی از آنها در تاریخ بینداری ایرانیان از ناظم الاسلام آمده است.

رساله ای را که اینک در صدد بررسی آن هستیم، رساله ای است با عنوان «هنا کتاب فی بیان معنی السلطنة المشروطة و فوائدھا»، اثر سید عبدالعظیم عمادالعلماء خلخالی. این کتاب به سال ۱۳۲۵ در زمان سلطنت محمد علی شاه و آنگاه که او هنوز با مشروطه به طور جدی درنیفتاده بود، در مطبعة شاهنشاهی به چاپ رسیده است. اما آنچه ما از آن بهره گرفتیم، نسخه ای است خطی که از روی متن چاپی آن به سال ۱۳۲۷ نگارش یافته و اینک در کتابخانه آیت الله العظمی نجفی مرعشی در مجموعه شماره ۷۲۷ (از برگ ۱۱۰ - ۱۳۳) نگهداری می شود.

این کتاب به تمام معنی اثری تالیفی است؛ اما با اسلویی علمی و دور از تند و غرض ورزی نوشته شده و نظریات يك متفکر متوسط الحالی است که کوششیده بین دینداری و مشروطه خواهی صلح و پیوند ایجاد کند. حال تا چه اندازه توفیق یافته، باید به مطالب آن نگرست تا مقدار این توفیق معلوم گردد.

سیاسی است در کتاب الله/ چرا عمل نکنی لا اله الا الله

نویسنده با اشاره به حکومت پیامبر (ص) و فقدان خوی استبدادی در آن، لزوم پیروی از آن حضرت را گوشزد کرده و به آیه «و شاورهم فی الامر» که برای از بین بردن «گمان استبداد درباره آن وجود مبارک» است، استناد می کند. وی سپس خاطر نشان می سازد که سلاطین امروزی نیز «باید طبقه ملت و رعیت پروری را در ریاست خود تاسی بحضرت سلطان حقیقی و قادر سرمدی ازلی نمایند». روشن است که مفهوم استبداد، عدم واگذاری بخشی از حق رای برای مردم است که با وجود آیه شورا معلوم می شود چنین معنایی از نظر دین قابل قبول نیست. نویسنده احساس می کند که دنیای جدید با دنیای گذشته تفاوت‌هایی پیدا کرده و آن روزی که سلاطین «بظلم و جور و تعدی و زور و بقتل ارحام و اقارب و یغما و چپاول نمودن اموال اجانب و بخراب نمودن آبادی و بکندن چشم و قطع ابادی استوار بود» گذشته است و امروز آنچه هست و باید باشد «سلطنت بعدل و انصاف و بقواعد مساواتی» است «کما اینکه از اروپائیان مشهود» است. سالها تبلیغات غرب رفته ها که از وضع داخلی آن محیط ستایش می کردند، به طور فراگیر ذهنیت متفکران این دوره را اشغال کرده و عملاً باعث شده بود که اساساً نقش استعماری آن دولتها مورد توجه حتی اقلیتی از این متفکران، غیر از افرادی انگشت شمار قرار نگیرد. این هلاک عام متفکران دوران صدر مشروطه است.

نویسنده به خوبی تاثیر این رفت و آمدها را به غرب در مردم بیان کرده است. تاثیر آن، این بوده که «گوش ایشان فراز چشم ایشان باز و زبان ایشان دراز» شده است و این بدان جهت است که «اهالی ایران بواسطه مسافرت بممالک خارجه و معاشرت با ملت دول متجدد و مباشرت بخواندن کتب و رسایل سیاسیه و مطالعه نمودن روزنامه های خارجی و داخله» این چنین آگاه شده اند. در مقایسه ای که بین وضع اروپا با وضع ایران در ذهنیت این جامعه صورت گرفته معلوم

شده که «اروپائیان امروزه از ما ایرانیها اعقل و اکملند». چرا که مشروطه دارند و در واقع دلیل درستی مشروطه همین است که غرب با این خصوصیات تمدنی آن را پذیرفته است. «اگر این مشروطیت بلا فائده و مهمل است چه شده که آنها اخذ کرده اند و اگر فایده و ثمر دارد ایرانیها چرا باید ترك کنند». نویسنده که رساله اش را در حکومت محمد علی شاه نوشته، زمانی که هنوز رودرروی مشروطه قرار نگرفته و حتی این رساله را در مطبوعه شاهنشاهی به چاپ رسانده، ضمن تمجید از دانایی شاه و «از پسر بزرگوار تاجدار خودمان التماس» می کند تا «با ملت متبوعه مظلوم همراهی نمایند». ولابد این سخنان زمانی است که زمزمه مخالفت بوده و یا مشروطه خواهان رسماً شاه را متهم می کرده اند.

نویسنده از لحاظ دینی تصویر خاصی را برای تبیین موفقیت سلطان ارائه می دهد که قابل توجه است: انسان با دو چیز مرتبط است: یکی خدا و دیگری سلطان. ارتباطش با خدا تحت ضوابط تبیین شده در احکام فقهی است؛ از جمله عبادات، موارث، قضا و.... ارتباط دوم او با سلطان است. آیا این ارتباط نباید ضابطه ای داشته باشد؟ زمانی که ارتباط بشر با خالقش ضابطه دارد، چنین بی ضابطگی بین انسان و سلطان قابل تحمل نیست.

چنین تصویری بدانجا منتهی می شود که جایگاه مجلس شورا مشخص گردد و در عین حال معلوم شود که کار مجلس، تعیین ضوابط حاکم بر روابط انسان و خدا نیست؛ و لذا این مجلس ربطی به احکام فقهی ندارد. «و تاکنون جهات عبادات [را] در هیچ مجلس دارالشوری و در هیچ قانونی از

مجلس از جهت قانونگذاری با وجود اینکه فقه بیانگر این قوانین است، موجب شده تا نویسندگان محدود کار مجلس را از احکام فقهی جدا کرده و توهم دخالت مجلس را در وضع احکام فقهی از بین ببرد. «تاکنون در هیچ مجلس دارالشوری حکم ننموده اند که در مزاجت بعت و یا در مقام اجاره تمتع و یا در تحریر رقبات طلقت انشاء کنند و یا اینکه مدعی عیب و ضرر و یا غبن و غرر را تکذیب نمایند و یا اینکه سارق و جانی و یا قاتل و یا یاغی را مجازات ندهند و...» او در جای دیگری نیز پس از توضیحاتی چند می گوید «نتیجه از آنچه ذکر شد واضح و معلوم گردید که قوانین سلطنتی ربطی به احکام و تکالیف شرعیه ندارد و با قواعد متشرعه اصلاً و فرعاً بوجه من الوجوه مزاحم و معارض نیست بلکه تماماً از قبیل تعیین موضوعات است».

او همانند سایر رساله هایی که در این زمینه نوشته شده و البته به طور ساده، حکومت را به مطلقه و مشروطه تقسیم کرده و ضمناً تعاریفی از قانون، ثروت، ملت، مملکت، سلطنت و وطن ارائه می دهد؛ این تعاریفات اغلب شکل ساده ای دارد: «وطن عبارت است از مکان تولد انسان و پرورش یافتن در آن». او عدم وجود قانون در يك حکومت را نشان مطلقه بودن آن دانسته است. به طوری که «اوامر مستبده شخص سلطان در انتظام مهام امور داخله مملکتی یعنی مالک الرقاب، نایب الکلمه و نافذ الحکم باشد». اما در سلطنت مشروطه وضع به گونه ای است که «سلطان از قبل خود اشرافی را تعیین می کند و ملت از جانب خود وکلائی را انتخاب می نماید که این دو مجلس در تدابیر مصالح جمهور ملت و اصلاح امور مملکت سعی و اهتمام نمایند». سپس شرحی از کار مجلسیان و دخالت آنها در مسائل مالیه، تربیت و تحصیل مردم ارائه می دهد و اینکه چقدر رشد تحصیلات در رشد اقتصادیات موثر است. او از ناحیه کسانی از مخالفان که متادهان راه آهن و کارخانه و امثال ذلك را «بی دین و فاسد العقیده» می خوانند، بسیار ناراحت و نسبت به آنها تند

قوانین سلطنت مشروطه متعرض نشده اند. چرا که انبیاء کیفیت و کمیت این رابطه را مشخص می سازند. به اعتقاد مؤلف هیچ کجا در مجلس شورا «ملتی از ملل را هم منع از عبادات مقرر در دین و مذهب ایشان ننموده اند». تا اینجا همان بینشی است که مشروطه خواهان تندرو داشتند. موضعی که می کوشید محدود کار مجلس را یکباره از حیطه دین خارج ساخته و اظهار کند که اساساً کار مجلس ارتباط با دین نداشته، لذا «نه می بایست به بهانه دین در کار مجلس دخالت کرد و نه مجلس در کار دینداران مداخله خواهد نمود». اما صحبت بر سر این است که تکلیف «معاملات» چه می شود، نویسندگان در اینجا می گوید «و اما از بابت معاملات هر ملت اسلام خصوصاً طایفه امامیه به هیچ قانونی محتاج نیست بملت اینکه بحمد الله قوانین معاملات تماماً اصلاً و فرعاً از کلی و جزئی متعلقات از شرع انور است لازم بتاسیسات جدید نیست». در این صورت ضوابط اجتماعی - سیاسی نیز که به خصوص بر اساس تقسیم بندی مؤلف لاقبل بخش عمده آن از روابط انسان و سلطان است، در اختیار دین قرار گرفته است و این اولین تناقض اساسی بینش سیاسی او با فقه سیاسیست می باشد. زیرا او از يك طرف می خواست ضوابط بین انسان و سلطان را به مجلس بدهد؛ اما اکنون بخش عمده آن را باز به دست دین می سپارد. از نظر او تنها چیزی که برای مجلس می ماند، فقط «اجراء» است. لذا می نویسد «انما الکلام در اجرای آن است که بدون ملاحظه اشخاص و پیشرفت اغراض بموقع اجراء بیاید».

اهمیت این اشکال مخالفان مشروطه دائر بر تصادم بین

است. چنین نگرشی احتمالاً حاصل آن بود که کسانی در برخورد با نفوذ غربیان اجباراً با مظاهر قدرتی نیز مواجه می‌شدند و این خود برای بسیاری توهم مخالفت آنها را با «کارخانه» فراهم می‌کرد. و چه بسا بودند کسانی که واقعاً چنین هم بودند. او می‌کوشید تا «قوانین مشروطیت» را از اثراتی که در رشد علم و اقتصاد در غرب داشته به‌شناساند «ساختن زره پوش جنگی، چراغ الکتراست» و سایر اختراعاتی که اتفاقاً اکثر آنها نیز در ارتباط با مسائل نظامی است، ثمره مشروطیت اروپا معرفی شده است. تذکراتی نیز در پایان دارد؛ یکی اینکه مشروطه هنوز یک نهال نوزد بوده و باید از آن مواظبت کرد تا صدمه نبیند. تذکر دوم او که از نظر برخورد مشروطه با دین اهمیت دارد، این است که در واقع از مشروطه خواهان می‌خواهد نباید قوانین مشروطه با دین منافات داشته باشد بلکه باید «قوانین ایرانیان با قواعد شرعیه موافقت داشته باشد و آنچه مخالفت با قوانین شرعیه آنها دارد آن را نباید قانون شناخت و به اجرای آن نپردازد». گویانکه نویسندگان مترجمه شده که اقتباس از غرب، آن هم غربی که این دین را قبول ندارد، چه بسا سرانجام منجر به آن شود تا تصادمی بین دین و قواعد جدید به وجود آید. او به خصوص در مورد این اقتباس همین تأکید را دارد و می‌نویسد از اینکه «بخواهند قانون اروپائیان را تماماً ترجمه کنند و بوجب آن عمل نمایند» از دو جهت اشکال می‌کند؛ «اولاً بسیاری از قوانین اروپائیان مخالف با قواعد شرع اندوخت ایرانیان قطعاً تمکین نخواهند کرد». سخن عبارت به گونه ای است که گویی این قواعد فعلاً امکان اجرا ندارد بعداً شاید. اشکال دوم توجه به همین جنبه از ناحیه دیگری است و آن اینکه اروپائیان هفتصد سال است که با «حک و اصلاح قانون و تطبیق با شرایط خود این قوانین را عمل می‌کنند اما ملت ایران شش هزار سال است وحشی صفت و مانند شعران بی‌السنار بارآمده اند چگونه ممکن است آنها را بیک دفعه نمی‌از آن اطوار سابقه و امر به این رفتار و گفتار نمود که یکباره

بالرہ من دون تدریج از حالت استبدادی و وحشی گری باہلی درجہ آن متعقل بگرداند». با وجود این دو اشکال که در واقع یک اشکال است و آن «عدم امکان اجراء» است؛ نویسندگان می‌کوشید تا نشان دهد از اسلام نیز همین قواعد به دست می‌آید. و این رفتار خود حالت سردرگمی است که اغلب متفکران آن دوره در درجات مختلف دچار آن هستند. او در برابر اشکال برخی که می‌گویند «علم بوضع قانون، امروزه در ایران مفقود است» و همین را بهانه «ترجمه نمودن قانون اروپائیان» می‌دانند، می‌گوید: «اولاً تمام قوانین شرعیہ، عرفیہ و سیاسیہ و مدنیہ را قرآن مجید و اخبار ائمه ما علیہم السلام و کتب فقہای امامیہ علیہم الرحمہ حاوی و جامع است». لفظ اشکال، مرتب ساختن آنهاست که آن هم بسیار سهل و آسان است. اما اگر فعلاً فرصت کم بوده و نمی‌توانند در جمع و ترتیب کار کنند از نظر نویسنده اشکالی ندارد که «اصول مختصری از قوانین اروپائیان با رعایت مزایاتش با قواعد شرعیہ ترجمه نمایند و بصورت وضع درآورند».

بحث او در ارتباط مشروطه خواهی و دینداری حاوی مشکلاتی است که معلول وضعیت فرهنگی پیچیده آن دوره بوده است. او با ارائه تذکراتی چند مجدداً سراغ این بحث آمده و در برابر کسانی که توهم این دارند که چه بسا در این اوضاع دین از میان برود، می‌گوید که در «مسئله تدبیر و عقائد مذهبی ملت اسلامیہ ابدأ محل صحبت و جای سخن نیست زبان در این باب اصم و قلم در این خصوص ابکم است خدشه در عقاید مذهبی و طبع بر طریقہ جعفری و استبزیاء

برویه شیعه اثنی عشری و توهین علما و فسخر زهاد و عباہ و بد گفتن و رد نواشان بر مسلمین همین خطا و غلط و فسق و کفر است».

چنین موضع تنیدی، نسبت به نشریاتی است که هلتاً در آن دوره دین و بسیاری از شعائر آن را به استهزاء می گرفتند و به خصوص مورد استهزاء شیخ شهید قرار گرفته، آن را به عنوان یکی از دلائل مخالفت خود با مشروطه عنوان می کرد. تذکر دیگر او که آن نیز ناشی از تندرویهای مشروطه خواهان به خصوص روزنامه مساوات و صور اسرافیل بود؛ ضرورت حفظ حرمت شاه است. اضافه بر آن در برابر انتقادات مخالفان مشروطه به وضع مجلس و مجلسیان به آنان نیز نصایحی داده؛ از جمله اینکه در آنها باید مشورت علما با علما باشد نه جهال با جهال. همه باید در مجلس حاضر باشند؛ همه ای متنفذ نباشند و بقیه فاقد رای و پیرو آنان؛

از نکات دیگری که در تهریس دید نویسنده قرار گرفته، وضع شهرستانهاست. در شهرها لزومی به وجود مجلس مستقلی نیست. اما باید يك المحمنی باشد. فقط يك المحمن تا ارتباط وکیل و موکلین را تامین کند. او تفصیلی از وظایف این المحمنها بیان می کند و احتمالاً بحثهایش ناظر به المحمن تهریزاست.

تقسیم بندی سنتی، حقوق شرعیه و عرفیه را از یکدیگر جدا دانسته و یکی را به دست علما و دیگری را در دست حکام قرار داده بود. مؤلف، این تقسیم بندی را پذیرفته و لازم می داند که امور شرعیه در شهرستانها در دست يك مجتهد جامع الشرائط باشد «بجهت مباشرت و رسیدگی حقوق

شرعیه در هر بلدی می باید یکنفر مجتهد عادل جامع الشرائطی معین کنند و اگر در بلدی مجتهد جامع الشرائط نباشد یکنفر عالم عادل را معین نمایند و اگر احراز عدالت ممکن نباشد در این صورت از علماء بلد يك نفر را با انتخاب و یا قرعه بجهت حکومت شرعیه معین کنند اما امور عرفیه تماماً مرجعش به اداره عدلیه است که باید بر طبق قانون رسیدگی بنماید».

این البته از جهتی سخن تازه ای نبود؛ زیرا در گذشته نیز عملاً حقوق شرعیه در دست مجتهدین بود؛ اما اولاً از جهت اینکه یکی را «معین نمایند» تازگی داشت؛ چه کسی می بایست در وضعیت جدید او را تعیین می کرد؟ ثانیاً مسئله انتخاب يك نفر توسط علما مطرح بود که نکته قابل توجهی بود و دیگر اینکه احتمالاً تقویت عدلیه ای مورد نظر بود که مدتها حکومت آن را درست کرده و کسی برای آن اهمیتی قائل نبوده^۷ و سر انجام باید روزی آن قدر گسترش می یافت که همه امور دادرسی را زیر نظر بگیرد. تذکرات بعدی نویسنده به امر موقوفات اختصاص یافته که به تفصیل در آن بازه و جلوگیری از سوء استفاده ها سخن گفته است. همچنین تذکراتی درباره مسائل اقتصادی و تربیتی و فرهنگی که توجه به آنها از لحاظ اجتماعی قابل توجه است.

پس نوشتهها:
۱. یادنامه استاد مطهری. ج ۷، ص ۱۵۶.
۲. همان.
۳. همان. ص ۱۵۸.
۴. ر. ک. «بیست و دو رساله تبلیغاتی از دوره مشروطیت». راجعای کتابه (شماره ۶/۵، سال ۱۳۲۸). ص ۲۳۳.
۵. تراجم الرجال. سید احمد حسینی. ص ۲۶۲.
۶. مقدمات مشروطیت. ص ۱۰۹.
۷. در باره بی توجهی به عدلیه که اساساً برای جمع کردن بساط قضائی علما بود و موقوف هم نبود. ر. ک. سفرنامه پنجابین. ترجمه محمد حسین کره بچه (انتشارات علمی). ص ۴-۱۷۲.